

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

بهرام رحمانی  
۱۶ نومبر ۲۰۲۱

## سی و هشتمین جلسه دادگاه حمید نوری در البانی!

سی و هشتمین جلسه دادگاه حمید نوری، متهم به مشارکت در اعدام‌های تابستان ۶۷، روز دوشنبه ۲۴ آبان ۱۴۰۰ برابر با ۱۵ نوامبر ۲۰۲۱ در شهر دُورس در البانی، با شهادت اکبر صمدی برگزار شد.



اکبر صمدی چهارمین شاهد از هفت شاهی است که دادگاه سویدنی حمید نوری برای استماع شهادت‌های آن‌ها از سویدن به شهر دُورس البانی رفته است.

این زندانی سیاسی سابق در سال ۱۳۶۰ در سن ۱۴ سالگی دستگیر شده و تا سال ۱۳۷۰ زندانی بوده است. وی به خاطر هواداری از سازمان مجاهدین خلق ایران دستگیر شده بود. دوران حبس خود را در زندان‌های اوین، قزل حصار و گهر دشت گذرانده است. وی سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ را در زندان گهر دشت گذرانده است.

در این جلسه اکبر صمدی درباره کشتار تابستان ۱۳۶۷ در زندان گهر دشت و نقش حمید نوری در آن شهادت داد. وی گفت چهاربار در برابر هیات متصدی اعدام‌ها قرار گرفته است. اکبر همچنین از مواجهه خود با ابراهیم رئیسی رئیس جمهوری فعلی جمهوری اسلامی ایران و نماینده وقت دادستان گفت.

اکبر صمدی، عضو سازمان مجاهدین خلق ایران، در جلسه دادگاه گفت سال ۶۷ ابراهیم رئیسی به عنوان جانشین دادستان، در جلسه قضات مشهور به «هیات مرگ»، از او خواست مصاحبه کند و «سازمان کومه‌له» را محکوم کند تا عفو شود.

وکیل شاکي اکبر صمدی ابتدا به معرفی وی پرداخت. سپس سؤال و جواب دادستان با اکبر صمدی شروع شد و دادستان از اکبر درخواست که مشاهدات خودش را از آنچه سؤال می‌شود بگوید.

بر اساس گزارش ارائه شده در دادگاه، اکبر صمدی در سال ۱۳۶۰ و در سن ۱۴ سالگی به جرم هواداری از سازمان مجاهدین خلق بازداشت و به ده سال زندان محکوم شده است و پس از چهار بار رفتن به اتاق که «هیأت مرگ» در آن حضور داشت، پذیرفت که مصاحبه کند.

وی در جلسه دادگاه گفت که اسامی ۳۷۷ نفر از افرادی که اعدام شدند را دارد و حمید نوری «اسامی را می‌خواند و به انتهای راهرو مرگ می‌برد».

اکبر صمدی در تحقیقات اولیه خود گفته بود که حمید نوری در تاریخ ۱۲، ۱۸ و ۲۲ مرداد و همچنین ۵ شهریور ۱۳۶۷ او را نزد هیأت متصدی اعدام‌ها برده است. این هیأت در میان جان به دربرندگان به «کمیته مرگ» معروف است.

صمدی همچنین گفت در جریان اعدام‌ها بارها صدای حمید نوری را شنیده بود که نام زندانیان را برای انتقال به محل اعدام خواند و آن‌ها را به صف می‌کرد.

صمدی افزود در روز هشتم و نهم مرداد تعدادی را از بند آن‌ها بردند. گفته می‌شود اعدام‌های جمعی در زندان گوهردشت روز هشتم مرداد ۱۳۶۷ آغاز شده بود.

در دادگاه امروز اکبر صمدی گفت در روز ۱۰ مرداد ۱۳۶۷ او را به راهروی مرگ منتقل کرده‌اند. وی گفت در مجموع شش بار نیز به راهروئی منتقل شده که زندانیان سابق به آن لقب «کریدور مرگ» داده‌اند.

اکبر صمدی گفت ۱۲ مرداد برای نخستین بار ناصرین (با نام واقعی مقیسه) دادیار وقت زندان او را نزد «هیأت مرگ» می‌برد. او می‌گوید در آن زمان هنوز از ابعاد اعدام‌ها اطلاعی نداشته است.

صمدی افزود حسینعلی نیری قاضی شرع هیأت متصدی اعدام‌ها در آن روز از او اسم و مشخصاتش را پرسید و بعد راجع به دستگیری و اتهام سؤال کرد و از او پرسید عفو می‌خواهی. آقای صمدی می‌گوید در پاسخ گفته «من ۷ سال است زندان هستم سه سال باقی‌مانده ارزش عفو ندارد.» وی گفت نیری پرسید: «اتهامت چیست. گفتم هواداری. گفت هواداری از چی. گفتم هواداری از سازمان؛ بعد گفت برو بیرون.»

وی گفت در آن روز زمانی که در راهرو نشسته بود، «رئییی آمد سراغ من و مرا صدا کرد. رئییی آن‌موقع جانشین دادستان بود مرا برد یک اتاق تکی و نزدیکی اتاق هیأت مرگ.»

صمدی ادامه داد: ابراهیم رئییی از اعضای هیأت متصدی اعدام‌ها «نام و نام خانوادگی و اتهام را پرسید و گفت مبارزه مسلحانه را محکوم کن. گفتم من وقتی دستگیر شدم یک سلاح ژ ۳ داشتم از من بلندتر بود. بعد گفت کومه‌له یکی از احزاب کردی را محکوم کن. گفتم من کرد و کومه‌له‌ای نیستم، بعد عصبانی شد و مرا از اتاق بیرون انداخت و به راهرو مرگ فرستاد.»

حسینعلی نیری (حاکم شرع وقت)، مرتضی اشراقی (دادستان وقت)، ابراهیم رئییی (معاون وقت دادستان) و مصطفی پورمحمدی (نماینده وقت وزارت اطلاعات در زندان اوین) از جمله افرادی بودند که در هیأت متصدی اعدام‌ها حضور داشتند. این اعدام‌ها با فتوای آیت‌الله خمینی رهبر و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران آغاز شد.

به گفته صمدی روز ۱۲ مرداد «آخر شب حمید عباسی آمد و اسم ۱۴ نفر را خواند؛ وقتی اسم مرتضی یزدی را خواند کسی جواب نداد. چند بار تکرار کرد باز هم کسی جواب نداد.»

اکبر صمدی گفت آن روز حمید نوری که در زندان از اسم مستعار عباسی استفاده می‌کرد «حالت آشفته‌ای پیدا کرده بود.»

وی افزود: «حمید عباسی یک نفر را اشتباه اعدام برده بود مرتضی یزدی را به جای سید مرتضی یزدی اعدام کردند. من در قزلحصار با سید مرتضی یزدی هم‌بند بودم اما مرتضی یزدی، فردی دیگر بود و حمید نوری به‌خاطر این اشتباه و عدم دقت یک نفر را اعدام کرد.»

صمدی گفت روز ۱۵، ۱۸ و ۲۲ مرداد نیز در برابر هیات متصدی اعدام‌ها قرار می‌گیرد. او می‌گوید روز ۲۲ مرداد در دادگاه پذیرفت که مصاحبه کند.

#### بخش‌هایی از شهادت اکبر صمدی:

در بند ۲ طبق بالا بودم و روز ۸ مرداد پاسدارها ما را از بند بیرون آوردند و به راهروی مرگ بردند. زندانیان دیگر از جمله حقیقت طلب، شهریار فیضی، فرامرز جمشیدی، حیدر صادق کیاآبادی، علیرضا سپاسی... بودند که همه اسامی که خواندم در جریان قتل‌عام اعدام شدند. در بین راه داوود لشکری ما را دید و به پاسدارها اعتراض کرد چرا این‌ها را آوردید تا اسم آن‌ها را نگفته‌ام نیاورید.

بعد ما را به انفرادی بردند و چند ساعت بعد داوود لشکری داخل بند آمد و اسامی‌مان را خواند و به بند قبلی یعنی به بند ۳ بردند. اشاره کنم ساختمان منطقه بی را تخلیه کردند تا برای قتل‌عام آماده کنند.

به‌دلیل این‌که این مجموعه با سایر قسمت‌ها ارتباط نداشت و ساختمان اداری مانع می‌شد، این بند با بندهای دیگر ارتباط داشته باشد، فاصله‌اش با بندهای دیگر زیاد بود لذا این مجموعه را آماده برای قتل‌عام کردند.

ما داخل بند ۳ رفتیم وقتی وارد بند شدم بچه‌ها از ما استقبال کردند. آنجا اخبار و مسایل وقایع اخیر را به ما گفتند. اخباری که به ما دادند بیانگر این بود که تغییر و تحولاتی به‌زودی صورت می‌گیرد. تعدادی از این بچه‌ها در اتاق تلویزیون بند که پاسداران به آن حسینه می‌گفتند داوود لشکری را با تعدادی از پاسداران دیده بوده که فرغونی با طناب دار منتقل می‌کنند.

من تا روز ۱۲ آنجا بودم و بچه‌ها اخبار را به ما منتقل کردند روز دوازدهم چند پاسدار آمدند فرعی پائین و دو سری اسامی را خواندند من جزو سری اول بودم. بعد آمدیم در راهرو مرگ نشستیم و تقریباً اوایل صبح بود. بعد از چند دقیقه ناصریان اسم مرا خواند و به هیات مرگ برد. بعد از این‌که چشم‌بند را برداشتم نیری از من اسم و مشخصاتم را پرسید بعد راجع به دستگیری و اتهام سؤال کرد و گفت عفو می‌خواهی گفتم من ۷ سال است زندان هستم سه سال باقی‌مانده ارزش عفو ندارد. بعد گفت اتهام چیست گفتم هواداری گفت هواداری از چی گفتم هواداری از سازمان بعد گفت برو بیرون.

من آمدم بیرون بعد رفتم نشستیم اما از وضعیت اعدام‌ها اطلاع دقیقی نداشتم فقط می‌دانستم که عدئی اعدام شده‌اند. کنار دستم رضا فلانیک بود من با او در سالن ۴ هم‌بند بودم رضا هنگام خروج از مرز برای پیوستن به مجاهدین به همراه رضا ثابت رفتار، محمود میمنت، جواد نادری، دستگیر شده بود. رضا از من سؤال کرد می‌خواهند چه‌کار کنند گفتم می‌خواهند اعدام کنند و من مشابه این وضعیت را در سال ۶۰ دیدم.

وقتی ۵ مهر به اوین منتقل شدم گفتم وسیله‌ام را می‌خواهم گفتند نیاز نداری گفتم غذا می‌خواهم گفتند نیاز نداری. در همین حال رئیسی آمد سراغ من و مرا صدا کرد. رئیسی آن‌موقع جانشین دادستان بود مرا برد یک اتاق تکی و نزدیکی اتاق هیات مرگ.

نام و نام خانوادگی و اتهام را پرسید و گفت مبارزه مسلحانه را محکوم کن. گفتم من وقتی دستگیر شدم یک سلاح ۳ قدش از من بلندتر بود. بعد گفت کومهله یکی از احزاب کردی را محکوم کن. گفتم من کرد و کومهله‌ای نیستم، بعد عصبانی شد و مرا از اتاق بیرون انداخت و به راهرو مرگ فرستاد. وقتی نگاه کردم کسی از بچه‌ها دیگر نبود عده‌می جدید را آوردند و رضا فلانیک را هم برده بودند.

وقتی مجدداً مرا برگرداند نزدیک عباس افغان بودم او تعادل روانی نداشت و در اوین در اثر شکنجه تعادلش را از دست داده بود. البته تنها عباس افغان چنین وضعیتی نداشت ۴ نفر دیگر نیز تعادلشان را از دست داده بودند.

عباس افغان را چند دقیقه بعد برای اعدام بردند. در راهرو مرگ تقریباً چراغ‌ها خاموش بود ولی هر از گاهی که در سالن مرگ باز می‌شد من انعکاس نور را در آنجا می‌دیدم. در راهروی مرگ فقط می‌دیدم بچه‌ها می‌روند و در تاریکی محو می‌شدند و پاسداران مرتب در تردد بودند. تعدادی مسلح نیز ایستاده بودند. اکبر صمدی روی ماکت نشان می‌دهد.

دو نفر از آن‌ها کنار در چهار لنگه می‌ایستادند سلاح کوتاهی داشتند.

دو نفر هم مقابل در ورودی اتاق هیات مرگ و دو نفر دیگر هم طرف دیگر اتاق هیات مرگ ایستاده بودند. بچه‌ها را از این قسمت داخل اتاق هیات مرگ می‌کردند و از آن طرف به طرف راهرو مرگ می‌فرستادند. بعد از راهرو هیات مرگ به سالن مرگ می‌رفتند.

حیدر صادقی که با هم قبلاً در کریدور و با هم همبند بودیم حیدر نیز در این صف‌ها بود و اعدام شد. بعد از ظهر یکی از بچه‌ها کنارم نشست که قبلاً با هم همبند بودیم گفت اعدام‌ها در جریان است این‌که می‌گویند هیات عفو، دروغ است، این هیات مرگ است و نفراتی هم مانند نیری، شوشتری، اشراقی، رئیسی کسانی هستند که عضو هیات مرگ هستند. بعد پورمحمدی که نماینده وزارت اطلاعات در هیات مرگ بود.

دوستم به من گفت به بچه‌ها بگو همه را اعدام می‌کنند چون همه بچه‌هایی که در کوریدور مرگ بودند از بچه‌های بند ما بودند.

دو نفر از بچه‌ها را در انتها و ابتدای کریدور گذاشتیم و من با صدای بلند گفتم یک نفر این‌جا هست که من او را تأیید می‌کنم و اخباری دارد که برای شما می‌گوید و دوست من اطلاعات را به آن‌ها گفت و گفت اعدام‌ها در پنجم در اوین و هشتم در گوهردشت شروع شده.

در اوین بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر اعدام شده‌اند و رژیم تصمیم گرفته زندان را پاکسازی کند بعد گفت من می‌خواهم موضع‌تان را پائین بکشید. محمدرضا شهیر افتخار جلو من ایستاده بود گفت الآن نمی‌توانیم کاری بکنیم و ما باید برویم و اعدام شویم چون رژیم سوءاستفاده می‌کند و شرایط را سخت‌تر می‌کند انقلاب خون می‌خواهد و ما باید جوابش را بدهیم. شاهد بودم محمدرضا و بهزاد فتح زنجانی را بردند و بهزاد گفت انقلاب بارش روی دوش یک نفر است و این بار افتاده روی دوش ما بعد هادی عزیزی را بردند.

بچه‌ها وقتی به این قسمت‌ها و دو بند آخر منتقل می‌شدند به آن‌ها سه برگه داده می‌شود وصیت‌نامه، نامه به خانواده و توبه نامه.

من یکبار به ناصرپان اعتراض کردم چرا این‌جا ما را نگهداشتی گفت خدا را شکر کن که نفس می‌کشی و خودم طناب را به گردنت می‌اندازم. حمید عباسی تمامی نقل و انتقالات را انجام می‌داد.

من آن شب تا آخر شب در راهرو مرگ بودم و تقریباً تمامی نفرات را به سالن مرگ بردند. آخر شب حمید عباسی آمد و اسم ۱۴ نفر را خواند وقتی اسم مرتضی یزدی را خواند کسی جواب نداد چند بار تکرار کرد باز هم کسی جواب نداد.

حمید عباسی یک نفر را اشتباه اعدام برده بود مرتضی یزدی را به جای سید مرتضی یزدی اعدام کردند.

من در قتل‌حصار با سید مرتضی یزدی هم‌بند بودم اما مرتضی یزدی، فردی دیگر بود و حمید نوری به‌خاطر این اشتباه و عدم دقت یک نفر را اعدام کرد.

من به حمید عباسی گفتم اسم مرا نخواندی به لیست نگاه کرد اسم من در آن نبود. بعد من از راهرو مرگ رفتم طبقه دوم در انفرادی، در انفرادی تقریباً تمامی سلول‌ها پر بود و یک بخشی همان شب و یا و بخش دیگری را هم به آن‌ها حکم اعدام دادند.

من به بچه‌های دیگر اسامی کسانی را که خودم دیدم و شنیده بودم اعدام شدند به آن‌ها دادم و آن‌ها نیز به من اسامی را دادند.

وقتی من از سلول خارج شدم داود لشکری مرا به راهرو مرگ برد. بعد رفتم پیش هیات مرگ. بعد از گفتن اسم و مشخصات به راهرو مرگ رفتم. آن‌جا هم باز شاهد خواندن نام اعدامی‌ها توسط حمید نوری بودم. او اسامی را می‌خواند و به انتهای راهرو مرگ می‌برد.

لیست اسامی که در این روز اعدام شدند را می‌دانم اما برای این‌که وقت دادگاه را نگیرم آن‌ها را اعلام نمی‌کنم. اما لیست ۳۷۷ نفر از اعدامی‌ها را دارم. ۱۷۷ نفر از گوهردشت تعدادی در گرگان تعدادی در خوزستان مانند حمید کرامتی.

من تا غروب آنجا بودم و غروب مرا به بند ۲ بردند که چند تن از زندانیان حضور داشتند. با سلول کناری تماس گرفتم و با سلول‌های طبقه دوم.

تقریباً دیگر همه در جریان اعدام‌ها قرار داشتند و فقط نمی‌دانستند خودشان کی اعدام می‌شوند.

روز هیجده مرداد وقتی مرا به هیات مرگ بردند. پورمحمدی و شوشتری با من صحبت کردند از آنجائی که نمی‌دانستم چه حادثه‌ای در پیش است وانمود کردم سر درد دارم و آن‌ها صحبت را با من ادامه دادند و پورمحمدی گفت مصاحبه می‌کنی بعد مرا به راهرو مرگ انتقال دادند و هر نیم ساعت و ۴۰ دقیقه یک سری اسامی را حمید عباسی می‌خواند و به انتهای راهرو مرگ می‌بردند.

کسانی که باید اعدام می‌شدند به سالن می‌برد و کسانی را که قرار بود به انفرادی ببرد به خط می‌برد و وانمود می‌کرد می‌خواهد برای اعدام ببرد.

بعد می‌گفت برمی‌گردید و بعد منتقل می‌کرد به انفرادی و من برگشتم به سلولم. همواره در حال موریس زدن بودم و با سلول‌های دیگر ارتباط برقرار می‌کردم. کسانی بودند که اشراف زیادی به محوطه داشتند و هر وقت هیات مرگ می‌آمد متوجه می‌شدند. ما تقریباً آدرس هیات مرگ را درآوردیم و این‌که با چه ترتیبی کار می‌کند و چه روزهای.

روز بیست و دوم بود در هیات مرگ نیری اسم و مشخصات را خواند و دو برگه دستش بود هر جوابی می‌دادیم به برگه نگاه می‌کرد وقتی از من سؤال کرد مصاحبه می‌کنی من گفتم آری.

پور محمدی، رئیس و ناصریان آن‌جا بودند. ناصریان برای این‌که صحنه را بچیند داوود لشکری و حمید عباسی هم با او بودند. گفتم من ۱۴ سالم بود و اگر آدم می‌کشتم طبق قانون خودتان حکم اعدام بود. ناصریان گفت چرا مصاحبه نمی‌کنی این حرف‌ها نشد مصاحبه.

نیری گفت تو کسی را در بند می‌شناسی از مجاهدین سرموضع، من برگشتم و گفتم این‌ها یعنی ناصریان، لشکری و داود عباسی آدم‌های عقده‌ای هستند و می‌خواهند بلائی سرم بیاورند.

وقتی این‌ها را گفتیم اشراقی دوباره گفت تو واقعا مصاحبه می‌کنی. گفتیم اگر این کار را نمی‌کردم نمی‌گفتم. بعد گفت برو بیرون و دوباره مرا به راهرو مرگ بردند. مدتی آنجا بودم بعد مرا به سلول در بسته منتقل کردند.

نوبت بعد که من را به راهروی مرگ بردن. روبه‌روی اتاق هیات مرگ یک اتاق بود صدای زنگ تلفن را شنیدم بعد یک نفر خارج شد آمد به هیات مرگ و شلوغ شد و شروع کردن بحث کردن. حتی متوجه نبودن که یک زندانی در هیات مرگ است بعد از چند دقیقه در هیات مرگ باز شد و دو الی سه نفر خارج شدن. با حالت آشفتگی گفتند چه کسانی با آن‌ها دوبار برخورد شده. بایستید

و بعد پرسید چه کسانی یک بار برخورد شده بایستند و بعد گفت هر کی با او برخورد شده بایستد با خودم گفتم حتی ترتیبات هیات مرگ را هم نمی‌خواهند اجرا کنند و دیگه امروز همه را اعدام می‌کنند. وقتی همه به خط شدیم دستم را روی شانه نفر جلونیم گذاشتم و به‌عنوان نشانه خداحافظ شانه‌هایم را فشردم. بعد همان نفر گفت حرکت کنید حرکت کردیم و پیچیدیم به سمت راهروی مرگ که منتهی می‌شد به سالن مرگ. گویی که همه‌مان همین تصور را داشتیم که برای اعدام می‌رویم که گفتند برگردید این‌طرف آمدیم قسمت پاگرد آشپزخانه. تعداد خیلی زیادی به‌صورت فشرده نشسته بودند از لابلای این‌ها عبور کردیم و از چشم‌بند این‌ها را نگاه می‌کردم به‌نظرم دوستان مارکسیست ما بودند که آنجا نشسته بودن ولی کسی را نتوانستم بیاد بیاورم.

ما به سلول‌های در بسته منتقل شدیم وقتی وارد شدم از دیدن من تعجب کردند. در این سلول موسی حیدرزاده بود و دقیقا در جریان وضعیت من قرار داشت. به بچه‌ها گفتم فکر می‌کنم اعدام مارکسیست‌ها شروع شده. از آنجائی که فقط در راهروی هیات مرگ بودم و نتوانستم کسی را ببینم یا اسم کسی را بشنوم فقط دو نفری که کنارم بودند را شناخته بودم که یکی محمد سلامی بود و دیگری مجتبی اخگر. محمد سلامی در سال ۱۳۷۱ اعدام شد. وقتی که ۶۹ آزاد شده بود برای پیوستن به مجاهدین از مرز می‌خواست خارج شود که دستگیر شد و اعدام شد.

#### سؤال و جواب دادستان در مورد وقایع هشتم مرداد:

دادستان: باید برگردیم در مورد هشتم مرداد یک سری اسامی را گفتید که همراه تو بودند وقتی که در سالن انفرادی بودید حالا من این اسامی را می‌خوانم، طاهر بزاز حقیقت‌طلب، علیرضا سپاسی که گفتی همه این‌ها اعدام شدند از کجا می‌دانی آن‌ها اعدام شدند؟

اکبر صمدی: وقتی پروژه قتل‌عام تمام شد ما را در چند مرحله در قسمت‌هایی متمرکز کردند. در هیچ‌کدام از این مراکز این نفرات حضور نداشتند و حتی وقتی ما از گوهردشت به اوین هم منتقل شدیم این نفرات نبودند و از طریق ارتباطات فامیلی که ما داریم می‌دانم که این‌ها اعدام شدند.

دادستان: وقتی به بند برگشتید گفتی ۲۰ نفری آنجا بودید صحبت از حسین سبحان و رضا زند کردید این دو نفر چه شدند؟

اکبر صمدی: این دو نفر اعدام شدند من از سال ۶۰ تا ۶۴ با این نفرات بودم و خانواده ما با هم می‌آمدند برای ملاقات. ضمن این‌که رضا زند برادرش محمد زند هم با ما بود و او هم خبر اعدام برادرش را از طریق خانواده‌اش شنیده بود. دادستان: شما گفتی روز دوازدهم که شما را بردند آنجا اشخاصی را می‌بینی از جمله رضا فلانیک از هم بندی‌هایت، از کجا و چه‌طور در این دادگاه می‌بینی؟

اکبر صمدی: همان‌طور که گفتم ما چشم‌بند داشتیم و با چشم‌بندمان منطبق بودیم مواقع زیادی که به‌صورت شب دیده می‌شوند از زیر چشم‌بند نگاه می‌کردیم. من به نفر کناری گفتم کی هستی؟ گفت رضا، گفتم کجا بودی؟ گفت ما از فرعی تازه آمدیم.

دادستان: تو گفتی حمید عباسی از روی لیست اسم می‌خواند از کجا فهمیدی که این حمید عباسی است؟

اکبر صمدی: من حمید عباسی را قبل از این دیده بودم تقریباً در راهرو که بودم هر کس نزدیک می‌شد من کفش‌هایش را نگاه می‌کردم، موقعی که احساس می‌کردم او مرا نمی‌بیند سرم را بالا می‌کردم و کاملاً او را نگاه می‌کردم و یک علامت از او در ذهنم می‌گرفتم، مثلاً نوع کفش او یا رنگ شلوارش. دقیقاً وقتی نفر نزدیک می‌شد یا دور می‌شد کامل می‌فهمیدم و تشخیص می‌دادم. روز ۱۲ مرداد که در راهرو بودم من تقریباً وسط نشسته بودم اسامی که خوانده می‌شد مشخصاً جلوی من به خط می‌شدند موقعی که حمید عباسی مشغول خواندن اسامی بود و درگیر این بود که نفرات را به خط کند من او را کامل می‌دیدم و شکی نداشتم که او است. من ۱۲ مرداد چندین بار حمید عباسی را دیدم که اسامی می‌خواند و به سالن مرگ می‌برد و فاصله من با وی چند متر بیشتر نبود. حمید عباسی در سالن مرگ مشغول بود. مسئولیت اصلی حمید عباسی خواندن اسامی و بردن آن‌ها به سمت سالن مرگ بود.

دادستان: گفتی که قبل از این هم حمید عباسی را دیده بودی کی و چه صحنه‌ای قبل از این راهرو او را دیدی؟

اکبر صمدی: یک بار که من به‌دلیل ورزش جمعی به اتاق گاز منتقل شده بودم به‌خاطر این‌که بچه‌ها حال‌شان خراب بود ما شروع کردیم به کوبیدن درب اتاق. وقتی درب را پاسداران باز کردند من حمید عباسی را پشت سر آن‌ها دیدم. یک مورد دیگر که باز مربوط به ورزش جمعی بود. وقتی داوود لشگری گفته بود اگر ورزش جمعی کنید استخوان‌هایتان را خرد می‌کنیم. در راهرو یک تونل درست کرده بودند که باید از آن رد می‌شدم.

ما وقتی وارد راهرو شدیم و ناصرین و داوود لشگری و حمید عباسی آن‌جا بودند. آن‌جا که وارد شدیم گفتند چشم‌بندها را بزنید و از این تونل باید عبور می‌کردیم.

دادستان: جدای این دو مورد باز هم حمید عباسی را دیده بودید؟

اکبر صمدی: قبل از اعدام‌ها چند بار که می‌آمدند حکم‌ها را می‌پرسیدند او را دیدم ولی خودم مستقیماً با او صحبتی نکردم. اما در آن مجموعه حضور داشت و همراه ناصرین و لشگری بود. همراه آن‌ها وقتی که از ما اتهام را می‌پرسیدند. چون بین سال‌های ۶۵ تا ۶۷ بارها از من اتهام را پرسیدند. این کار روتین بود که هر چند بار می‌پرسیدند و همین فرم‌ها و سؤال و جواب‌ها پایه دسته‌بندی و جابه‌جائی زندانیان بود.

دادستان: شما در قزل‌حصار از چندین نفر در وقایع ۱۲ مرداد نام بردی، از جمله بهزاد فتح زنجانی، محمدرضا شهیر افتخار و احمد نعل‌بندی، عباس افغان، حیدر صادقی، هادی عزیزی آیا می‌دانید برای این‌ها چه اتفاقی افتاده؟

اکبر صمدی: این‌ها اعدام شدند؛ احمد نعل‌بندی در ۱۸ مرداد اعدام شد. حیدر صادقی بچه نارمک بود من وقتی از زندان آزاد شدم رابطه مشترکی با خانواده این‌ها داشتیم هر چند من هیچ شکی نداشتم بعد متوجه شدم که خانواده‌اش قطعاً از اعدام او مطلع است.

دادستان: می‌رسیم به ۱۵ مرداد. باز شما را مجدداً به راهرو می‌برند حالا شما می‌گوئید حمید عباسی را هم می‌بینید هم می‌شنوید که اسم را می‌خواند و آن‌ها را به سمت سالن اعدام می‌برد. هیچ تصویر ذهنی از آن روز دارید که شما در ارتباط با حمید عباسی در چه فاصله‌ای بودید چه‌طور می‌شناختید؟

اکبر صمدی: یکی از این‌ها را می‌شناختم هم کلاسم بود عبدالرضا اکبری منفرد که به او می‌گفتیم مسیح. برادرانش ۶۰ و ۶۲ اعدام شده بودند ما در دبیرستان کیان در میدان شهدا با هم بودیم.

وقتی اسم عبدالرضا را خواند چند نفری به خط شدند. عبدالرضا همان روز اعدام شد. طی ۷ سال زندانش همیشه با هم در ارتباط بودیم وقتی انفرادی بودم عبدالرضا در طبقه بالا بود من با او در ارتباط بودم.

دادستان: وقتی حمید عباسی اسم را می‌خواند فاصله شما چه‌قدر است؟

اکبر صمدی: شاید در حدود ۵ تا ۷ متر. او اسامی را می‌خواند و گاه‌گذاری در کنار بچه‌ها که به خط بودن حرکت می‌کرد. ۱۵ مرداد هم بیش‌تر از یک‌بار عباسی را دیدم. من خودم در شرایط مسلطی نبودم من فقط اسامی بچه‌ها را می‌خواندند و حمید عباسی درب اتاق را می‌کوبید دستش یک کیسه از چشم‌بند بود یا این‌که یک کیسه دیگر.

اکبر صمدی: ما ۱۵ مرداد آمدم به راهروی مرگ بعد من رفتم به هیات مرگ و تا آن‌جا که می‌دانم منوچهر و غلامرضا کیاکجوری ۲۵ مرداد اعدام شدند. من ۱۵ مرداد در راهروی مرگ نبودم.

دادستان: حالا ما به هیچ‌دم مرداد می‌رسیم ما این‌طور فهمیدیم که حمید عباسی شما را به یک اتاقی می‌برد که آن‌جا پورمحمدی و شوشتری هستند. شما از کجا می‌فهمید که حمید عباسی بود.

اکبر صمدی: چون می‌دیدم چون هر کس که به من نزدیک می‌شد او را می‌دیدم وقتی کفش اش را یا شلوارش را می‌دیدم می‌فهمیدم که این چه کسی است. به همین دلیل وقتی مرا صدا کرد مطمئن شدم حمید عباسی است.

دادستان: خوب بعد گفتید که حمید عباسی گول می‌زند وانمود می‌کند که آن‌ها را به سمت سالن مرگ می‌برد بعد بر می‌گرداند. شما از کجا می‌فهمید که گول می‌زند.

اکبر صمدی: او به خط می‌کند. این خط جلوی من تشکیل شده من مکالمات حمید عباسی را می‌شنوم که به نفرات می‌گوید حالا برگردید به بند.

دادستان: ببینید پس من این‌طور می‌فهمم آن صف که ایجاد شده فقط جهت صف را عوض می‌کند؟

اکبر صمدی: بله درست است.

دادستان: حالا در این موقعیت حمید عباسی را که لیست می‌خواند؟

اکبر صمدی: بله یک مورد خاصی که دارم برایتان می‌گویم بین اسامی که می‌خواند اسم یک نفر را به‌طور مشخص می‌گویم او اسم حسین نیاکان را می‌خواند. حسین نیاکان یکی دیگر از هم‌کلاسی‌های من بود ما در مدرسه امیرکبیر هم کلاس بودیم وقتی او به صف شد تقریباً نزدیک من آمد من به آرامی او را صدا کردم چون قبلاً یک سرود با هم می‌خواندیم.

حسین برای این‌که خودش را به من نزدیک کند نفرات جلویی را هل به جلو می‌دهد در حالی‌که من نشسته بودم حسین تقریباً جلوی من بود. در حالی‌که مشغول صحبت با حسین بودم حواسم به حمید عباسی هم بود.

دادستان: وقتی اشاره می‌کنید حمید عباسی می‌گوئید این‌جا بود فاصله‌اش چه قدر بود؟

اکبر صمدی: هم‌چنان‌که دفعه قبل ۷-۵ متر بود از این طرف صف تا آن طرف صف یک چیزی در حد ۱۰ - ۱۵ متری بیشتر نبود و حمید عباسی جای ثابتی نداشت در طول صف برای کنترل صف قدم می‌زد به همین دلیل همیشه حواسم بود که این کجای صف بود.

دادستان: حالا این شماره ۴۵ حسین نیاکان برای ایشان چه اتفاقی افتاد.

اکبر صمدی: اعدام شد.

دادستان: این مسأله را مطمئن هستید.

اکبر صمدی: بله خواهرش زهرا هم در قتل‌عام اعدام شد.

حسین سال ۶۵ آزاد می‌شود و به اتفاق خواهرش می‌خواست به سازمان بپیوندد با این‌که حسین ۳ سال حکم گرفته بود ولی اعدام می‌شود.

دادستان: در مورد حسین نیاکان آیا با خانواده‌اش بعد در ارتباط بودی.

اکبر صمدی: بله بعد از طریق خانواده‌اش متوج شدم که اعدام شده است.

دادستان: آیا درست است وقتی تو در هیأت هستی ناصریان لشگری و عباسی را داخل می‌آورد از کجا می‌گوئی؟  
اکبر صمدی: من آن‌ها را می‌دیدم چشم‌بند نداشتیم.

دادستان: آن‌ها چه‌کار می‌کنند؟

اکبر صمدی: آن‌ها را آورده بود که با حرف‌هایی که آن‌ها می‌زنند مرا اعدام کنند  
دادستان: چه‌کار می‌کنند یا کاری انجام می‌دادند؟

اکبر صمدی: برگه اعدام من امضاء شده بود ناصریان حمید عباسی و لشگری را آورده بود که من حتماً اعدام بشوم  
اکبر صمدی: من بلند شدم گفتم من ۱۴ ساله بودم و طبق قانون خودتان من اگر حتی کسی را کشته باشم نباید اعدام بشوم  
چون احکام آخوندی با قانونی متفاوت است و از این شکاف استفاده کردم.

دادستان: ۲۲ مرداد باز هم می‌روی در راهرو مرگ می‌نشینی چه‌قدر در آن‌جا می‌نشینی؟

اکبر صمدی: گفتنش سخت است موقعی که شما راحت نشست‌اید یک طور زمان می‌گذرد ولی موقعی که اضطراب داشته باشید نمی‌توانید زمان بدهید ولی مجموعاً می‌توانم بگویم قبل از ظهر رفتم به سالن و تا شب در آن‌جا بودم.

دادستان: آن زمان که در راهرو بودید چی می‌دیدید

اکبر صمدی: دوباره حمید عباسی اسامی را می‌خواند و من می‌دانستم که اسامی را که حمید عباسی می‌خواند آن‌ها دارند  
اعدام می‌شوند و من اعدام نمی‌شوم حالت متناقض داشتم من لیست اسامی را دارم که اگر لازم است می‌توانم بخوانم.  
دادستان: منظورت چی است که تو قرار نیست اعدام بشوی؟

اکبر صمدی: به‌خاطر برخوردی که در هیأت مرگ داشتم تصور من این است که من اعدام نمی‌شوم ولی بچه‌های دیگر  
اعدام می‌شوند.

دادستان: می‌دانید آیا عرب کی هست؟

اکبر صمدی: او دادیار گوهردشت بودند قبل از این‌که ناصریان و حمید عباسی به گوهردشت بیایند همان فرم‌هایی که  
می‌گفتم سؤال و جواب می‌کردند عرب هم بود. تقریباً اواخر خرداد ۶۷ بود آمد ما را از این‌جا به یکی از اتاق‌های طبقه  
دیگر برد.

دادستان: عرب کی تو را می‌برد به این اتاق وسط؟

اکبر صمدی: خرداد ۶۷.

دادستان: چه شکلی بود؟

اکبر صمدی: مقداری چاق بود مشخصه جدی او رنگ پوست‌اش بود تقریباً سیاه محسوب می‌شد البته نه این‌که سیاه  
پوست بود.

دادستان: در مورد دستگیری حمید نوری آیا عکس‌هایش را در اینترنت دیدی؟

اکبر صمدی: بله.

دادستان: چه واکنشی داشتید؟

اکبر صمدی: خیلی خوشحال شدم فکر نمی‌کردم دستگیر بشود.

دادستان: این عکس‌ها را که دیدی آیا شناختی چه چیزی باعث شد که شناختی؟

اکبر صمدی: خود چهره‌اش همان بود فقط صورت اش کمی پیرتر شده و یک مقداری رنگ مویش سفید شده اگر رنگ  
مو بزند کامل همان است.

...

## سؤالات وکیل اکبر صمدی:

سؤال: بعد از آزادی کی از ایران خارج شدی؟

جواب: سال ۷۵.

سؤال: الان در البانی و اشرف سه هستی کی اینجا آمدی؟

جواب: سال ۱۳۹۵

وکیل: به دادستان گفتی برگه اعدام به تو داده شد، از کجا فهمیدی برگه اعدام است؟

اکبر صمدی: در راهرو هیات مرگ بهطور خاص در ۱۲ مرداد و آخرین شب که در راهرو مرگ بودم حمید عباسی وقتی اسم نفرات زنده را خواند اسم مرا خواند، در نتیجه رفت برگه اسامی اعدامی‌ها را آورد. اسم من در بین آن اسامی هم نبود از آنجا من نتیجه گرفتم اسم آن برگه اعدام است. همان برگه‌ای که رئیسی وقتی مرا از اتاقش بیرون کرد روی میزش جاماند.

وکیل: وقتی جلو هیات مرگ ایستادی و بعد از این که متوجه شدی اعدام می‌کنند احساسات چه بود؟

اکبر صمدی: من در حالت اضطراب بودم چون شاهد رفتن گروه گروه از دوستانم به سالن مرگ بودم بعضی از آن‌ها را از نزدیک می‌شناختم و ساعت‌ها ذهن من درگیر آن اسامی بود به همین دلیل نمی‌توانم بگویم در آن روزها چند ساعت آنجا بودم. من فکر می‌کردم همه ما را اعدام می‌کنند در عین حال که ترسی از مرگ نداشتم ولی نمی‌خواستم در میز آن‌ها بازی کنم.

سؤال: وقتی همه شما متوجه شدید اعدامها صورت می‌گیرد فضا چهطوری بود.

جواب: یک فضائی وجود داشت که در عین حال که بچه‌ها آماده مرگ بودند روحیه خودشان را حفظ می‌کردند. هادی عزیزی با بچه‌ها صحبت شوخی می‌کرد. خودم حالتی از خشم و افسردگی داشتم و برایم ناباور بود که آن‌ها اعدام می‌شوند حتی روز ۱۵ مرداد که اینجا نشسته بودم صدائی از بهداری می‌آمد دیدم ناصر منصوری را می‌آورند. انتظار داشتم او را به بهداری بیرون ببرند. وقتی به راهرو مرگ آمدند من خشکم زد بعد از چند دقیقه از راهرو بردند من فکر کردم برای کار اداری آورده‌اند اما او را به سمت سالن مرگ بردند.

من ۷ سال در زندان بودم و فکر می‌کردم جمهوری اسلامی را می‌شناسم. به همین دلیل باور نداشتم ناصر منصوری را اعدام کنند چون او از کمر فلج بود اما او را به سالن مرگ منتقل کردند متأسفانه نمی‌دانم چه قدر وقت طول کشید.

## برخی سؤالات وکیل متهم حمید نوری از شاکی اکبر صمدی:

وکیل: شما در رابطه با ناصریان، لشکری، عرب، عباسی صحبت کردید ذهنیتی که شما راجع به عرب دارید این است دادیار زندان گوهردشت بوده است؟

اکبر صمدی: بله عرب دادیار بود.

وکیل: ناصریان هم دادیار بود؟

اکبر صمدی: بله.

وکیل: عباسی هم دادیار بود؟

اکبر صمدی: بله سه دادیار بود عرب، ناصریان و عباسی دستیار ناصریان بود اما هر بار که با او مواجه می‌شدم به عنوان دادیار با او مواجه می‌شدم و نه معاون دادیار او کار ناصریان را انجام می‌داد.

وکیل: شما بحث عرب را کردید آیا در زندان گوهردشت کسی بود شباهتی به عباسی داشت

اکبر صمدی: خیر

وکیل: من فکر می‌کنم وجه تمایزی بین بیانات شما و حرف‌هایتان با پولیس است که اجازه می‌خواهم بخوانم. در صفحه ۵۶۷ یک سوال است و آنچه مد نظر من است جواب است که می‌خواهم بخوانم:

پولیس سوالی از شما کرده بر این مینا که آیا در گوهر دشت کسی بود که شبیه عباسی بود شما جواب دادید می‌شد بگوئی عرب شبیه ایشان بوده ولی عرب اهل جنوب ایران بوده ولی قدری پوستش تیره‌تر بود ولی ایشان می‌توانست شبیه او بوده آیا به پولیس این‌طور گفتی؟

اکبر صمدی: نتیجه‌ای که گرفته اشتباه بوده پوست عرب نزدیک به سیاه بود و حمید عباسی سفید است شاید تعبیر درستی از حرف‌هایم نشده است.

\*\*\*\*\*

لازم به یادآوری است که هیات رئیسه دادگاه محاکمه حمید نوری به شهر دوس در کشور البانی سفر کرده‌اند. حمید نوری در جلسات دادگاه البانی حضور ندارد و وکیل او در این جلسات حاضر است. نوری به همراه دیگر وکلایش در دادگاه ستنکهلم حضور دارد و جلسات دادگاه البانی را به صورت ویدئویی می‌بیند.

این دادگاه پیش‌تر در آغاز سی و سومین جلسه محاکمه نوری اعلام کرده بود که هفته‌های ۴۵ و ۴۶ این دادگاه به‌دلیل اهمیت استماع شاهدان مستقر در البانی در خصوص اثبات جرم متهم، از چهارشنبه ۱۰ نوامبر در شهر دوس البانی برگزار خواهد شد.

در سه جلسه قبلی دادگاه در البانی، محمد زند، مجید صاحب‌جمع و اصغر مهدی‌زاده، سه عضو سازمان مجاهدین خلق علیه حمید نوری شهادت داده‌اند و تاکید کرده‌اند که او در فرایند اعدام زندانیان نقش داشته است.

ادامه دادگاه حمید نوری در البانی روز سه‌شنبه با ادای شهادت محمود رویائی عضو سازمان مجاهدین خلق ادامه خواهد یافت.